

پیش‌خواران

خاطرات زنده یاد کونیکو بامامورا به مثابه داستان یک صبرورت

«مهاجر سرزمین آفتاب» و آنچه به تاریخ سپرد

■ **شاهد توحیدی**



اثری که هم‌اینگ در معرفی آن سخن می‌رود، خاطرات زنده یاد کونیکو بامامورا، بانوی مسلمان شده ژاپنی و مادر شهید را در خود دارد.این مجموعه مشترکاً از سوی

حمید حسام و مسعود امیرخانی تدوین شده و انتشارات سورره مهر، آن را روانه بازار نشر ساخته است.
تارنمای باشع در معرفی این کتاب، به نکات پی آمده اشارت برده است: «کونیکو بامامورا که تا ۲۱سالگی‌اش تحت آموزش‌های بودا پرورش یافته بود، آشنایی خود را باهمسر مسلمانش یک نقطه عطف می‌داند. نقطه‌ای که همه چیز بعد از آن تغییر کرد و او را به دنیای جدیدی از ارزش‌های اسلامی و انقلابی وارد نمود و ثمره زندگی او، یعنی فرزند ۱۹ساله‌اش را، در راه پاسداری از این ارزش‌ها به مقام رفیع شهادت رسانید. کتاب مهاجر سرسزمین آفتاب، به روایت خاطرات کونیکوبامامورا می‌پردازد. فرزند شهیدش، جوان ۱۹ساله‌ای بود که هم در دوران قبل از پیروزی انقلاب اسلامی فعالیت‌های زیادی داشت و هم در زمان جنگ تحمیلی باوجود سن کم، راهی جبهه‌ها شد تا از اسلام و ایران دفاع کند که در عملیات والفجر یک، در منطقه فکه به شهادت رسید…».

در پیشی از خاطرات بانو بامامورا آمده است: «مادر بزرگم مانسو، بودایی معتقدی بود که با پدرم - که پسر اولش بود- زندگی می‌کرد. پیرزنی ۵۰ساله، که انس زیادی با او داشتم و او هم علاقه بسیار زیادی به من داشت و سعی می‌کرد در هر کاری که رنگ مذهبی و اخلاقی بر اساس تعالیم بودا داشت، من را هم شرکت دهد. او هر روز صبح، پیش از خوردن صبحانه، همراه کتاب بودا وارد اتاقی می‌شد که محل یادبود مردگان بود و شروع می‌کرد



➤ **زنده‌یاد کونیکو بامامورا**

به خواندن دعا و به من هم می‌گفت، مثل او آداب دعا را به جاپابورم. خودش زنی راس‌ت‌گو و درستکار بود و به من گوش‌زد می‌کرد: کونیکو، سعی کن هیچ‌وقت به هیچ‌کس دروغ‌نگویی زیرا اگر مرتکب دروغ‌شویی، تو را به جنم می‌برند و آنجا حیوانات ترسناکی مثل آژدها، مار و عقرب هستند و زبانت را از دهانت بیرون می‌کشند! تذکرات مادر بزرگ در من تأثیر می‌گذاشت و سعی می‌کردم، هیچ‌گاه دروغ‌نگویم. پدر و مادرم می‌کوشیدند، من و سایر اعضای خانواده را به سنت‌های ژاپنی که رنگ ملی آیینی داشت، آشنا کنند. من از هر گونه تعصب مذهبی، می‌آمد و سنت‌های ژاپنی، پر بود از جشن‌های خرد و کلان. در کنار بازی و شیطنت در جشن‌ها، همیشه پرش‌هایی در ذهنم شکل می‌گرفت. یکی از این جشن‌ها در فصل تابستان، در روز یازدهم آگوست، برگزار می‌شد. بودایی‌ها اعتقاد داشتند، مردگان در این روز برمی‌گردند! طاقچه‌های خانه را پر از میوه می‌کردند، تا مردگان وقتی برمی‌گردند، از میوه‌ها بخورند و به احترام آنان، این میوه‌ها تا سه روز روی طاقچه‌ها می‌ماند! از همین رو، جشن سه روز طول می‌کشید. در پایان جشن، همه آن خوراکی‌ها را برمی‌داشتیم و به دریا می‌ریختیم! من جرئت نمی‌کردم از پدر و حتی مادرم بپرسم، اگر مردگان برمی‌گردند، چرا خوراکی‌ها را نمی‌خورند؟ دیده بودم وقتی کسی می‌مرد، جسدش را طبع آیین تدفین بودایی‌ها، در مکانی که محل سوزاندن مردگان بود، می‌سوزاندند و همان‌جا راهب بودایی با آن سرآرینج‌ترشیده ولباس گشاد و بلند و یکدست نارنجی‌اش، می‌آمد و دعا می‌خواند. وقتی جسد به‌طور کامل می‌سوخت، خاکستر آن را در کوزه‌ای می‌ریختند و یک شنب در خانه قوم‌وحوش نگه می‌داشتند، تا همه بستگان بیابند و ببینند و وداع کنند و روز بعد، کوزه را داخل قبر می‌گذاشتند و اسم او را روی سنگ قبر می‌نوشتند. بعد صبر می‌کردند، تا روز یازدهم آگوست فرابرسد و میوه و خوراکی‌ها را روی طاقچه بگذارند و چشم‌انتظار آمدن مردگان، سه روز جشن بگیرند.»

■ **نیما احمدپور**

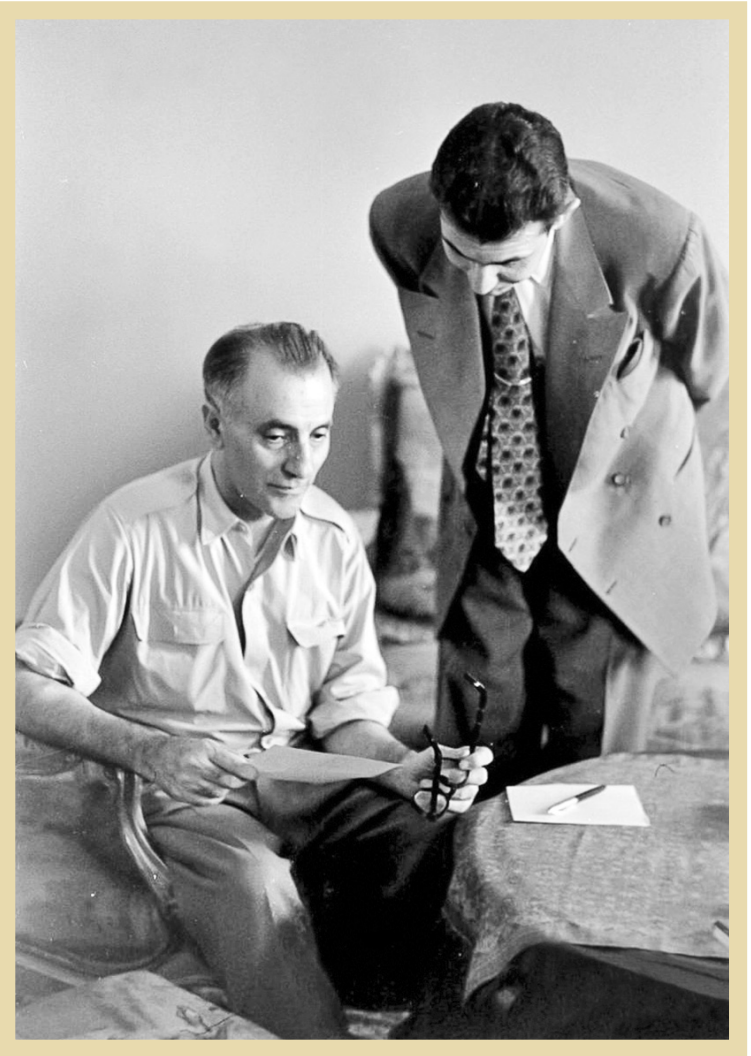
روزهای اکتون، تداعی‌گر برکناری فضل‌الله زاهدی از نخست‌وزیری و تبعید محترمانه او از ایران است. امری که در منش سیاسی پهلوی‌ها، پدیده‌ای غریب قلمداد نمی‌شود. در این باره و تاکنون، صفحات فراوانی را به شما تقدیم کرده‌ایم. با این همه در مقال پی آمده، تلاش بر آن بوده است تا موضوع از زاویه‌ای متفاوت مورد بازخوانی قرار گیرد. امید آن‌که سه تاریخ پژوهان معاصر ایران و عموم علاقه‌مندان را، مفید و مقبول آید.

■■■■

■ **تاخت‌وتاز در روزهای کودتا و پس از کودتا**

معمولاً در بازخوانی شخصیت‌ها در صفحه تاریخ «جوان»، نخست مروری اجمالی بر کلیت حیات سیاسی آنان صورت می‌گیرد. با این همه به دلیل انجم‌این کار درباره فضل‌الله زاهدی در صفحات پیشین. این بار تر جیح دادیم تا سیاه‌های از عملکرد او در دوره پیش و پس از کودتای ۲۸مرداد ۱۳۳۲ را، مورد بازخوانی قرار دهیم. در تک‌نگاشته‌ای بر تارنمای مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، در این موضوع آمده است: «با آن‌ که پیشینه فضل‌الله زاهدی، وابستگی او را به انگلیس نشان می‌دهد اما در سال‌های جنگ دوم جهانی در بازی‌های سیاسی روز، مدتی در زمره هواداران هیترل بودا حسین فردوست می‌گوید، این چهره جدید از زاهدی، تر فند انگلیسی‌ها بود تا وی را عنصر ضدانگلیسی معرفی کنند. به همین دلیل او بازداشت شد و در فاصله سال‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲، در دوران اقتدار زاهدی که از کودتا می‌دهد. زاهدی در ۱۳۲۵. ش و در اوج املات‌عشایر فارس به ویژه قشقای‌ها علیه دولت قوام السلطنه، به فرماندهی قوای جنوب و سرپرستی استانداری فارس منصوب شد. او موفق به فرونشاندن اقدامات

زاهدی در دوره صدارت، به بسط نفوذ خویش پرداخت و به سرور زمان، فضا را بر پهلوی دوم ضیق نمود! شاه نیز که در چنین مواردی جز پناه بردن به امریکا راه دیگری را نمی‌شناخت، در سفر به این کشور، سران آن را به برکناری نخست‌وزیر خویش متقاعد ساخت. او با دریافت این موافقت و بازگشت به ایران، به زاهدی اطلاع داد پایان مسئولیت وی فرا رسیده است!



۱۳۳۲. فضل‌الله زاهدی، در کنار فرزندش اردشیر زاهدی



بر کشیدن فضل‌الله زاهدی، از اساس پروژه‌های انگلیسی بود. شاه نیز به این دلیل که از بابت تجربیات تلخ از صدارت نظامیانی چون حاجعلی رزم آرا، نسبت به نخست‌وزیری او رغبتی نداشت. با این همه نزدیکی تدربجی «صبر دیوان» به امریکایی‌ها، انگلستان حمایت خویش را از وی قطع کرد! او در هشت ساله پایانی حیات، در تبعیدی محترمانه زیست!

بر کناری فضل‌الله زاهدی، حکایت مکرر تنگ نظری پهلویستی

اول گرفتن رضایت امریکا

بعد برکناری نخست‌وزیر ایران!

عشایر شد. زاهدی در ۱۳۲۸. ش ریاست شهربانی و در کابینه حسین علاء، به وزارت کشور منصوب شد. و این سمت را در کابینه محمدمصدق در ۱۳۳۰. ش نیز حفظ کرد. در این دوره علاوه بر سمت وزارت کشور، سرپرستی شهربانی را نیز عهده‌دار شد. در اسفند ۱۳۳۱ و به اتهام توطئه علیه مصدق بازداشت، ولی در اواخر همان ماه آزاد شد. در ۲۲مرداد ۱۳۳۲ هنگامی که شاه آماده خروج از ایران بود، به طور محرمانه حکم عزل مصدق و نخست‌وزیری زاهدی را امضا کرد. زاهدی در ۲۸مرداد، با کودتایی که از حمایت امریکا و انگلیس برخوردار بود، مصدق را برکنار و زمینه بازگشت شاه را از رم فراهم ساخت و نخست‌وزیر کوچک شد. زاهدی در این دوره روزنامه‌های مخالف را توقیف کرد، موجی از بازداشت و سرکوب به راه انداخت، نظامیان مضروب مصدق را آزاد کرد و طرفداران وی را بازداشت نمود. سرلشکر باتمانقلج از زندان خارج شد و رئیس ستاد ارتش شد و سر تیپ نعمت‌الله نصیری نیز پس از آزادی از زندان، به ریاست گارد شاهنشاهی منصوب شد. در سه روز اول کودتا، ۵۰۰ نفر از شخصیت‌های سیاسی و نظامی وفادار به دولت مصدق بازداشت و تبعید شدند. حزب توده که در دوره مصدق، در بسیاری از ارکان حاکمیت از جمله در ارتش نفوذ کرده بود، سرکوب شد و ۱۴ نفر از افسران این حزب تیرباران شدند. محاکمه مصدق، اعدام قاطعی، برقراری مجدد رابطه با انگلیس سرکوب اعتراضات دانشجویان دانشگاه تهران، از جمله رویدادهای مهم دوران کوتاه نخست‌وزیری زاهدی است. افزایش اقتدار زاهدی که از حمایت امریکانیز برخوردار بود، شاه را نگران کرد. در نتیجه، شاه پس از سفری به امریکا در اسفند ۱۳۳۳، توانست موافقت آیزنهاور، رئیس‌جمهور امریکا را برای تغییر دولت در ایران جلب کند. از این‌رو در فروردین

۱۳۳۴ و با اشاره شاه، امیر اسدالله علم، زاهدی را برای استعفا تحت فشار گذاشت. زاهدی ابتدا اصرار علم را جدی نگرفت، اما هنگامی که پسرش اردشیر زاهدی، پیام سفیر امریکا در تهران مبنی بر ضرورت کناره‌گیری از نخست‌وزیری را نزد او آورد، تسلیم شد و پس از ۲۰خمس، در ۱۶فروردین ۱۳۳۴ از کار کناره گرفت. زاهدی سپس رهسپار ژنو شد و ریاست دفتر نمایندگی دائمی ایران در مقرر اروپایی سازمان ملل را، بر عهده گرفت. تا پایان عمر خود، دو بار دیگر به تهران آمد. یکبار در سال ۱۳۳۶ برای شرکت در مراسم ازدواج پسرش با شهنواز پهلوی و بار دیگر در سال ۱۳۳۷ که به وی وعده مناصب دولتی داده شده بود. سرانجام وی در ۱۲ شهریور ۱۳۴۲، در ژنو سوئیس درگذشت…».

■ **بیم پهلوی دوم از نخست وزیر زاهدی**

بر کشیدن فضل‌الله زاهدی، از اساس پروژهای انگلیسی بود. شاه نیز به این دلیل که از بابت تجربیات تلخ از صدارت نظامیانی چون حاجعلی رزم آرا، نسبت به نخست‌وزیری او رغبتی نداشت. با این همه نزدیکی تدربجی «صبر دیوان» به امریکایی‌ها، انگلستان حمایت خویش را از وی قطع کرد! او در هشت ساله پایانی حیات، در تبعیدی محترمانه زیست!



۱۳۳۲. فضل‌الله زاهدی در ویلای حصارک

نسبت به زاهدی، به دلیل قدرت گرفتن او بود. زیرا از یکسو، زاهدی بیش از حد به امریکا نزدیک شده بود و از سویی، خودسرانه و مستقل عمل می‌کرد. البته نزدیکی زاهدی به امریکا، باعث ترس و نگرانی انگلیس نیز شده بود. چنان‌که بعد از انعقاد قرارداد کنسرسیونم - که سهم بزرگی از نفت ایران را به امریکاییان واگذار کرد و در نتیجه باعث صاحب نظر شدن آنان در صحنه سیاست ایران شد- انگلیس برای برکناری زاهدی دست به کار شد. به خصوص آن‌ که هنوز نفوذ و قدرت امریکاییان آنقدر نبود که بتوانند نفوذ ریشه‌دار و دیرینه بریتانیا را تحت‌الشعاع قرار دهند. ازاین‌رو همین‌که قرارداد کنسرسیونم به مرحله اجرا درآمد، انگلیسی‌ها فشار آوردند که حکومت زاهدی که وظیفه‌اش را انجام داده و ضمناً بسیار منغور افکار عمومی بود، از کار برکنار شود و بقیه کارها را، هواداران قدیمی سیاست انگلیس در دست بگیرند… گفتیم که محمدرضا پهلوی، از همان ابتدا که زمرمه واگذاری نخست‌وزیری به زاهدی مطرح شد، نسبت به آن حساس و بدبین بود، اما انگلیس و امریکا با او مشکلی نداشتند. البته انگلیس نیز به تدریج نسبت به این انتصاب ناراضی و بدبین شد اما امریکا مصمم بود، با تقویت دولت زاهدی، خیلی زود مسئله نفت را حل نماید. زیرا به‌زعم این کشور، هر گونه تزلزل یا ضعف از سوی دولت، می‌توانست مانع از رسیدن به توافقی جامع و کامل شود. ازاین‌رو شاهد هستیم که امریکا با کمک‌های اقتصادی و نظامی فراوان در این دوره، از هر روشی برای تقویت دولت زاهدی استفاده نمود. بااین حال بعد از تشکیل کنسرسیونم و حل مسئله نفت، شاه توانست امریکا را به برکناری او متقاعد نماید و امریکا که دیگر مشکل نفت را حل کرده و جایگاه خود را تقویت نموده بود، با این تقاضا موافقت کرد…».

■ **سفارت سیبار در اروپا، پوششی برای تبعید!**

زاهدی در دوره صدارت، به بسط نفوذ خویش پرداخت و به مرور زمان، فضا را بر پهلوی دوم ضیق نمود! شاه نیز که در چنین مواردی جز پناه بردن به امریکا راه دیگری را نمی‌شناخت،

در سفر به این کشور سران آن را به برکناری نخست‌وزیر خویش متقاعد ساخت. او با دریافت این موافقت و بازگشت به ایران، به زاهدی اطلاع داد، پایان مسئولیت وی فرا رسیده است! او در هشت ساله پایانی حیات، در تبعیدی محترمانه زیست!

«دسیسه‌های شاه برای برکناری زاهدی نتیجه نمی‌دهد، تا اینکه مسافرت شاه به امریکا پیش می‌آید و در آنجا نیز وی، تمایل خود به برکناری زاهدی را مطرح می‌کند. پس از بازگشت شاه از امریکا، او به واسطه اسدالله علم از زاهدی خواست، استعفا دهد اما زاهدی می‌گفت: من نخست‌وزیری هستم که تا تاکنک آمده‌ام، تا تسوپ باید بروم! سرانجام با رفت‌وآمدهای چند روزه علم و میادله پیام‌ها و پاسخی‌ها میان شاه و زاهدی، چنین توافق شد که زاهدی با عنوان نخست‌وزیر به العان غربی برود و از آن‌جا استعفا ی خود را بفرستد و پس از استعفا، مقام سیاسی بر تر از سفارت در اروپا داشته باشد که در آخر سفیری سیار ایران در اروپا - که مرکز آن به تهران آمد. یکبار در سال ۱۳۳۶ برای شرکت در مراسم ازدواج پسرش با شهنواز پهلوی و بار دیگر در سال ۱۳۳۷ که به وی وعده مناصب دولتی داده شده بود. سرانجام وی در ۱۲ شهریور ۱۳۴۲، در ژنو سوئیس درگذشت…».

■ **بیم پهلوی دوم از نخست وزیر زاهدی**
بر کشیدن فضل‌الله زاهدی، از اساس پروژهای انگلیسی بود. شاه نیز به این دلیل که از بابت تجربیات تلخ از صدارت نظامیانی چون حاجعلی رزم آرا، نسبت به نخست‌وزیری او رغبتی نداشت. با این همه نزدیکی تدربجی «صبر دیوان» به امریکایی‌ها، انگلستان حمایت خویش را از وی قطع کرد! او در هشت ساله پایانی حیات، در تبعیدی محترمانه زیست!

■ **مرگ تراژیک کودتاجی در تبعید**
نخست‌وزیری که با کودتا شاه را به حکومت بازگرداند، در هشت‌ساله پایانی حیات و غربت تبعید، چندین سکنه را تجربه کرد و نهایتاً در شهریور ۱۳۴۲، تسلیم مرگ شد. او در طول این سال‌ها، تنها دو بار اجازه یافت تا به ایران سفر کند. در مقالی بر تارنمای فرارو، در فقره «وقتی خبر مرگ زاهدی رسید، اسدالله علم، نخست‌وزیر وقت، ایتسکار عمل را در دست گرفت و اعلامیه‌ای صادر کرد. در بیانیه اسدالله

۹جوان ۲۲۷۸

علم آمده بود؛ بسا کمال تأسّف و تأثر به اطلاع هم‌وطنان عزیز می‌رساند، بنا بر گزارشی که امروز از ژنو رسیده است، شب گذشته تیمسار سپهبد زاهدی، نخست‌وزیر سابق ایران که در لحظات حساس تاریخ مملکت در راه خدمت به شاهنشاه و ملت و وطن خود، فداکاری و جانبازی کرد، زندگی را بدرود گفته است. چگونگی حمل جنازه آن سرباز قید و برگراری مجلس یادبود، طی اعلامیه دیگری به اطلاع ملت ایران خواهد رسید. نخست‌وزیر، اسدالله علم، روزنامه اطلاعات درباره زاهدی نوشت: دوره نخست‌وزیری سپهبد زاهدی، از ۲۸مرداد سال تا ۱۳۳۲ تا هفدهم فروردین ۱۳۳۴ - که به علت کسالت کناره گیری کرد- به طول انجامید و از آن تاریخ، به‌عنوان سفیر فوق‌العاده دولت در اروپا به سر می‌برد. کیهان هم خبر داده بود، اردشیر زاهدی به هنگام درگذشت پدر بر بالین او بوده است: مرحوم سپهبد فضل‌الله زاهدی که با کمال تأسف خبر درگذشت ایشان را در اعلامیه دولت دادیم، از چند سال قبل مبتلا به بیماری قلبی بود و چندین بار سکنه قلبی کرد و توقف ایشان در ژنو به‌عنوان سفیر کبیر و نماینده ایران در دفتر اروپایی سازمان ملل، تا حدی نیز برای معالجه و استراحت بود. بیماری سپهبد زاهدی از یکی دو هفته پیش مجدداً شدت یافت و به همین جهت آقای مهندس اردشیر زاهدی، سفیر کبیر ایران در لندن، برای دیدار پدر خود به ژنو رفت و دیدسب، هنگام درگذشت سپهبد زاهدی بر اثر همان بیماری قلبی بود و جنازه آن مرحوم، قرار است با تشریفات خاصی به تهران حمل شود… پیکر زاهدی در ۱۶شهریور ۱۳۳۲، با هواپیما به ایران متحد شد. در یامداد روز بعد، مسجد سپهسالار تهران شاهد مراسمی رسمی با حضور شاهپور غلامرضا، به نمایندگی از طرف شاه، اردشیر زاهدی و خانواده متوفی، اسدالله علم، نخست‌وزیر، اعضای هیئت دولت و نمایندگان ارتش بود که در جریان آن، جنازه نخست‌وزیر اسبق ایران تشییع و در آرامگاه خاندان زاهدی در امامزاده عبدالله تهران، به خاک سپرده شد…».

■ **خاطرات فضل‌الله زاهدی**!

در مطالبی که پس از برکناری زاهدی، در پارهای جراید نشر یافت، اشاراتی به خاطره نگاری‌های او در دوران تبعید شده بود. با این همه، تاکنون این مطالب منتشر نشده است. جای این پرسش است که با فرض وجود چنین مجموعه‌ای، علت انتشار نیافتن آن طی ۶۰سال چیست؟ در مقالی بر تارنمای تاریخ ایران، در باره خاطرات زاهدی می‌خوانیم:

«یکی از مفصل‌ترین مطالب به مناسبت درگذشت فضل‌الله زاهدی را نشر به اتحاد ملی به چاپ رساند. هفته‌نامه‌ای به صاحب‌امتیازی احمد هاشمی که یک هفته پس از این واقعه گزارشی چاپ کرد، بسا عنوان در روز تمام با سپهبد زاهدی. در این گزارش خاطراتی از دیدار با او، در ویلای زاهدی، در سوئیس و ناگفته‌هایی از جریانات سیاسی به نقل از نخست‌وزیر اسبق، به چاپ رسیده است. احمد هاشمی در متن خود، ماجرای تعطیلی چند نشریه در دوران نخست‌وزیری زاهدی، از جمله اتحاد ملی و مساطت امینی و شاه برای بازگشایی آنها را روایت کرده و اینکه برای او سؤال بوده، چرا زاهدی آنها را در جبهه مخالف خویش می‌خوردم. سپهبد زاهدی است؟ او که مشتاقان زیادی با زاهدی بوده، پس از گذشت سه سال از آن ماجرا، نخستین بار در شهریور ۱۳۳۵، او را در سوئیس ملاقات می‌کند. شرح دیدار هاشمی و زاهدی بدین گونه است: «در محل اقامت، زاهدی با ویلای مزبور تماس گرفتیم و جریان را به آقای اردشیر زاهدی - که آن موقع در سوئیس بودند- گفتم. تیمسار زاهدی وقت داد، فردا از صبح تا غروب با ایشان باشم و برای اولین بار بر زندگی، ما دو نفر در ویلای ایشان در منترو روبرو شویم. مثل آن که سال‌های سال است، مرا می‌شناسد… آن روز غیر از من، سرلشکر شقایق و خانمش نیز میهمان او بودند و همه ناهار را با هم خوردیم. مدت مدیدی تیمسار زاهدی نشست و همه چیز را از سیر تا پياز برای من تعریف کرد، به طوری که آن روز تا غروب حرف‌های‌مان تمام نشد. روز بعد هم با وقت داد و باز چندین ساعت من نزد او بودم و خیلی چیزها را گفتم. با آن سابقه‌ای که گفته شد و قاعدتاًو باید در گفتن خیلی حرف‌ها و گفتنی‌ها، در حضور من ملاحظه کنند… بعد از آن ملاقات، دیگر روابطی بین ما جز از طریق روزنامه برقرار نبود، تا دو سال قبل که سردبیر اتحاد ملی به اروپا رفت و باز مدتی سپهبد زاهدی را در حالی که سکنه کرده بود و او را با چرخ حرکت می‌دادند در ژنو و در محل سفارت کبری ایران و منزل مسکونی زاهدی، ملاقات کرد و جریان درهمان موقع، به تناسب تصادف آن ایام با ۲۸مرداد در اتحاد ملی چاپ شد. سپهبد زاهدی چند سال اخیر را با فلج ناقص و نارسایی قلب به سر برد. کمتر قادر به حرکت بود، نمی‌توانست خوب راه برود، تا آن‌که بالاخره هفته گذشته در سن ۶۸سالگی، چشم از حیات پوشید. صحبت بود، و خاطرات خود را نوشته می‌خواهد چاپ کند. اگر چنین باشد، خوب است و قاعدتاً تا شهادتی که ما در او دیدیم، باید خیلی اعترافات، جریانات و حقایق گفتنی را که تاکنون منتشر نشده، در این خاطرات عرضه باشد. امیدواریم برای کمک به تاریخ معاصر مملکت، اگر چنین است، باز ماندگان او ترتیب انتشار این خاطرات را بدهند…».